

مالکیت دولت

تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۲/۲۶

تاریخ تأیید: ۱۳۸۵/۷/۱

محمد رحمانی*

۱۳۹

فقه و حقوق / سال سوم / شماره ۱۰ / پاییز ۱۳۸۵

چکیده

مالکیت یا عدم مالکیت دولت از مباحث بسیار مهم فقهی و مورد ابتلاست. گرچه برخی فقها بر این باورند که برخی دولتها اموالی را که در اختیار دارند مالک نیستند، اما می توان مالکیت دولت را از طریق سیره عقلا و روایات اثبات نمود.

واژگان کلیدی: دولت، مالکیت، شخصیت حقوقی، شخصیت حقیقی، بانک.

* مدرس حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی مرکز جهانی علوم اسلامی، قم (m.rahmani@yahoo.com).

مقدمه

بی‌گمان در عصر حاضر زندگی انسانها با دولت و نهادهای تحت اداره آن به ویژه تشکیلات اقتصادی، ارتباط وثیق و انفکاک ناپذیری برقرار کرده است. برای نمونه کمتر کسی را می‌توان یافت که در مقوله اقتصاد با دولت ارتباط نداشته و دست کم پولی را تحت عنوان وام از بانک نگرفته و یا تحت عنوان سپرده در بانکهای دولتی نگذاشته باشد. از سوی دیگر در جهان معاصر شخصیتهای حقوقی با رویکرد اقتصادی تحت عناوین مختلف، همچون شرکت، مؤسسه مالی و اعتباری، سازمان اقتصادی، صندوق و بانک و... رو به فزونی گذاشته است و جامعه اقتصادی همانند شخصیتهای حقیقی احکام مالکیت را همانند خرید، فروش و... بر آنها مترتب می‌سازند.

پرسش بسیار مهمی که آثار مهمی بر آن مترتب است این است: آیا شرع مقدس همانند عرف و عقلا، مالکیت دولت و نهادهای تحت اداره آن را پذیرفته است یا خیر؟ سیر مباحث این نوشته بدین صورت است که ابتدا به طرح مسئله (الف) و دیدگاههای موجود (ب) و به آثار و نتایج آنها (ج) می‌پردازیم. آن‌گاه از مقتضای اصل (د) بحث می‌کنیم. در ادامه با روشن شدن مقتضای اصل از یک سو و آثار هر یک از دیدگاهها از سوی دیگر، ابتدا به نقد و بررسی ادله دیدگاه عدم مالکیت دولت (ه) و سپس به تحلیل و بررسی ادله دیدگاه مالکیت دولت (و) می‌پردازیم.

الف. طرح مسئله

پیش از هر چیز تقریر و تبیین محل نزاع ضروری است. دولت از جهات مختلف تقسیم‌پذیر است و اقسام گوناگونی برای آن متصور می‌باشد؛ از جمله دولت یا اسلامی است و یا غیراسلامی؛ قسم اول نیز یا دولتی است که در رأس آن یکی از معصومان (ع) و یا نماینده آنها، اعم از نماینده خاص و یا نماینده عام (ولی فقیه)، وجود دارد و در نتیجه مقید است در حد امکان قوانین اسلام رعایت شود و یا چنین فردی وجود ندارد، اما امت و شهروندان آن دولت همگی و یا بیشتر مسلمان‌اند.

این نوشته در پی کندوکاو و بررسی این است که آیا دولت اسلامی از قسم دوم، اموال

تحت اختیارش را مالک است و به عبارت دقیق‌تر تصرفات مالکانه آن در حق مسلمانان نافذ و معتبر است و یا نافذ نیست و مسلمانان ناچارند احکام مالک را بر آن بار نکنند و یا اگر بخواهند احکام مالک را بر آن اموال مترتب کنند، باید از راههایی همانند اذن حاکم پیش روند و مشکلات شرعی خود را حل و فصل کنند. پرواضح است اگر مالکیت این گونه از دولتهای اسلامی ثابت شود، مالکیت دولتهای اسلامی از قسم اول نیز ثابت خواهد شد و بر فرض ثابت نشدن جای بحث از مالکیت دولتهای اسلامی قسم اول خواهد بود.

گفتنی است اصل ۴۵ ق.ا. بدون آنکه به مالکیت دولت تصریح کند، با آوردن عبارت «در اختیار حکومت اسلامی» با ظرافت از کنار این مسئله گذشته است. مطابق این اصل:

انفال و ثروتهای عمومی از قبیل زمینهای موات یا رها شده، معادن، دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و سایر آبهای عمومی، کوهها، دره‌ها، جنگلها، نزارها، بیشه‌های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث و اموال مجهول‌المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود، در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید. تفصیل و ترتیب استفاده از هر یک را قانون معین می‌کند.

ب. دیدگاهها

احتمالات در مورد نفوذ و اعتبار تصرفات مالکانه دولت و عناوینی مانند بانک و دیگر شخصیت‌های حقوقی فراوان است و مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱. عنوان دولت مالک نمی‌شود و در نتیجه تصرفات آن مطلقاً نافذ نیست و در نتیجه اموال تحت اختیار آن مجهول‌المالک است.
۲. عنوان دولت مالک نیست، ولی اموال تحت اختیار او مجهول‌المالک نیست، بلکه در حکم مباحات اولیه است که دیگران حق تصرف در آن دارند.
۳. عنوان دولت از نظر شرعی مالک نیست، اما شارع مقدس برای تسهیل امر مسلمانان تصرفات مالکانه آن را فقط نافذ کرده است، یعنی مالک حقیقی نیست ولی به منزله مالک حقیقی است.
۴. عنوان دولت شرعاً مانند دیگر مالکها مالک است. نتیجه این نظریه آن است که اموال تحت اختیار دولت نه مجهول‌المالک است مثل قول اول و نه جزو مباحات است مثل قول دوم و نه در حکم مالک حقیقی است، بلکه حقیقتاً خود دولت، مانند دیگر مالکهای حقیقی مالک است.

از آنجا که قول اول و دوم در عدم مالکیت حقیقی و تنزیلی دولت مشترک‌اند و قول سوم و چهارم در مالکیت فی‌الجمله دولت مشترک‌اند - گرچه یکی به صورت مالکیت تنزیلی و دیگری به نحو مالکیت حقیقی - لذا در مباحث آتی تنها از دو قول عدم مالکیت و مالکیت بحث می‌کنیم؛ گرچه به تناسب بحث به آرای زیر مجموعه دو نظر اصلی نیز اشاره‌ای خواهیم داشت.

ج. تبیین آثار و نتایج هر یک از دیدگاهها

گرچه شاید روند منطقی بحث آن است که ابتدا ادله دیدگاهها مطرح و سپس آثار آنها تبیین شود، اما برای اینکه اهمیت بحث روشن گردد تا در هنگام ارزیابی ادله دیدگاهها دقت بیشتری به عمل آید، ابتدا آثار و نتایج دیدگاهها تبیین می‌شود. هر یک از دیدگاهها آثار فقهی فراوانی در پی دارد که در تنظیم روابط اقتصادی تأثیر بسزایی خواهد داشت.

بنابر نظریه مالکیت دولت - اعم از اینکه مالکیت آن حقیقی باشد و یا تنزیلی - بانکهای دولتی همانند بانکهای خصوصی است و در نتیجه تمام احکام بانکهای خصوصی بر بانکهای دولتی نیز مترتب خواهد بود. ولی بر مبنای مالک نبودن دولت، احکام بانکهای خصوصی بر بانکهای دولتی مترتب نخواهد بود و این مطلب پیامدهایی را در بر دارد. از باب مثال می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. بر مبنای نظریه مالکیت دولت، برای گشایش حسابهای مربوط به اعتمادسازی برای صادرات و یا واردات (گشایش اعتبار که از آن به ال‌سی تعبیر می‌شود) اجازه حاکم لازم نیست؛ برخلاف نظریه عدم مالکیت.

۲. در خرید و فروش سهام و حواله‌جات و نیز صادر کردن سفته‌جات نیازی به اجازه حاکم شرع نیست؛ برخلاف نظریه عدم مالکیت دولت که اجازه حاکم شرع را لازم دارد.

۳. التزام و وفای به تعهدات بر اساس مبنای مالکیت دولت واجب است و بر مبنای عدم مالکیت واجب نیست.

۴. عملیات ربوی بر مبنای مالکیت دولت حرام است، مگر بر مبنای کسانی که داد و ستد ربوی با بانکهای دولتی را حرام نمی‌دانند، همان گونه که عملیات ربوی میان پدر و فرزند حرام نیست؛ از باب الحاق بانک دولتی به اب، و آحاد مردم به فرزندان این پدر.

۵. تمام خدمات دولتی مانند برق رسانی، آب رسانی، گاز رسانی، تلفن و همانند اینها بر مبنای مالکیت دولت، همانند خدمت رسانی شرکتهای خصوصی است و نیازی به اجازه گرفتن از حاکم شرع نیست. ولی بر مبنای عدم مالکیت و مجهول المالک بودن اموال دولت، بهره‌مندی از این خدمات نیازمند اجازه اوست.

۶. بر اموال سپرده در بانک بنا بر مبنای مالکیت دولت با گذشت سال خمسی، خمس تعلق می‌گیرد، ولی بر مبنای عدم مالکیت، متعلق خمس نخواهد بود، مگر اینکه از اول متعلق خمس باشد. زیرا سپردن پول به بانک مانند این است که پول را نابود کرده‌اند و به هنگام رسیدن سال خمسی صاحب پول چیزی را مالک نیست.

۷. شخص سپرده‌گذار در بانکهای دولتی بر مبنای مالکیت با تحقق شرایط استطاعت مستطیع می‌شود، ولی بر مبنای عدم مالکیت استطاعت حاصل نمی‌شود. دلیل این مطلب همان است که در اثر قبل بیان شد.

۸. لازمه عدم مالکیت دولت این است که تمامی اوراق نقدی که از سوی دولتها صادر می‌شود، ملک افراد نباشد. در نتیجه تمامی داد و ستدها و کارهایی که توسط این اوراق انجام می‌گیرد باطل است. حتی بسیاری از عبادات که با این اموال صورت می‌گیرد مثل حج و نماز باطل خواهد بود، زیرا در طواف و نماز اباحه لباس و آبی که با آن وضو گرفته می‌شود شرط است. بر مبنای عدم مالکیت دولت، شخصی که این اوراق در دست اوست مالک نیست، زیرا آنها را از مالک نگرفته است و نیز بسیاری از نذرها و صدقات باطل خواهد بود. این تالی فاسد در اینکه معاملات بر شخص اوراق به عنوان ثمن واقع شود و یا بر ذمه فرقی نمی‌کند. زیرا بطلان بر فرض اول روشن است و در فرض دوم هرچند معامله صحیح است، ولی با پرداخت اوراقی که مشتری مالک نیست ذمه‌اش برائت پیدا نمی‌کند. آنچه ملاحظه شد، برخی از آثار فقهی عدم مالکیت و ملکیت دولت است. بی‌شک با تتبع در ابواب مختلف فقه موارد بیشتری از این آثار فقهی ثابت خواهد شد. البته ممکن است برای برخی از این آثار منفی پاسخهایی داده شود. مثل اینکه تفصیل داده شود میان اموالی که از بانک در مقابل موجودی گیرنده و یا حواله کننده گرفته می‌شود و یا اموالی که از سوی بانک ابتدائاً تملیک می‌شود. قسم اول با اذن فقیه تملیک می‌شود، ولی قسم دوم مجهول المالک است و با تخمیس حلال می‌شود. همچنین ممکن است گفته شود فقیه برای رفع مشکل اذن عام دهد.

هریک از این راهها ممکن است برخی از مشکلات را حل کند، ولی راه حل اساسی مشکل نیست. زیرا اولاً تمام توالی فاسد مثل استطاعت رفع نمی‌شود. ثانیاً نفس این استجازه از فقیه با توجه به مبانی مختلف فقها و مطالبه بخشی از پولهای دریافتی از بانک و نیز اختلاف آنها به مقدار مورد مطالبه که یک سوم است یا یک پنجم و یا بیشتر، مشکلات عدیده‌ای را در پی دارد.

د. مقتضای اصل

در هر بحث علمی باید قبل از طرح ادله موافق و مخالف و بررسی هر یک از آنها مقتضای اصل اولی در موضوع و محل بحث تبیین شود.

مقتضای اصل اولی در مورد بحث یعنی مالک بودن و یا نبودن دولتهای اسلامی غیرمشروع، عدم مالکیت است. در این حکم میان اینکه اموال به صورت اوراق نقدی باشد و یا سرمایه‌های ثابت، تفاوتی وجود ندارد. لذا دولت هیچ‌گونه مالی را مالک نیست و هرگونه معاملات و قراردادهای آن نیز که جنبه مالی دارد در حق مسلمانان نافذ نیست. بنابراین اگر سابقه اموال تحت اختیار این دولت معلوم باشد، بر همان اساس باید عمل شود و اگر معلوم نباشد، مصداق مجهول المالك است.

اینکه حقیقت و ماهیت این اصل چیست و داخل در چه عنوانی است، چه استصحاب عدم و چه اصل عقلایی و یا مقتضای عمومات لفظیه، در بحث ما اثری ندارد و از حوصله این نوشته نیز خارج است. مهم این است که آیا دلیلی که بر اساس آن از مقتضای این اصل خارج شویم وجود دارد یا نه. مدعای این نوشته این است که برای برون‌رفت از این اصل ادله فراوانی وجود دارد.

ه. تبیین ادله عدم مالکیت دولت و نقد و بررسی آنها

اساسی‌ترین دلیل بر عدم مالکیت دولت و عناوینی همانند بانک عبارت است از اینکه این‌گونه عناوین، اعتباری محض‌اند و در نتیجه فاقد هرگونه درک و اراده‌اند. بنابراین اعتبار ملکیت برای آنها لغو است، زیرا مالکیت آنها اثری ندارد، چون توان تصرف ندارند. و پرواضح است که اعتبار مالکیت از سوی عقلا از جمله شارع به لحاظ آثار و احکام وضعی

و تکلیفی مثل جواز تصرف، صحت داد و ستد، هبه، اجاره، وجوب پرداخت خمس و همانند آنهاست. توضیح اینکه این دلیل بر عدم مالکیت دولت که در واقع اشکالی است بر ادله مالکیت دولت، از دو حیث مالکیت دولت را به چالش می‌کشد.

۱. حیث ثبوتی: به این معنا که تصور مالکیت برای عناوین اعتباری محض از جمله دولت لغو است، چون آثار ملکیت بر آنها بار نمی‌شود. بنابراین عموماً و اطلاقات امضای مالکیت مانند «اوفوا بالعقود» (مائده: ۱) شامل آنها نمی‌شود تا از ملازمه وجوب وفای به عقد، مالکیت دولت اثبات شود.

۲. حیث اثباتی: یعنی بر فرض تصویر مالکیت برای این عناوین، شارع آن را امضا نکرده است. توضیح اینکه تصویر مالکیت برای عناوینی مانند بانک در عالم اعتبار و ثبوت آسان و ممکن است، زیرا اصل مالکیت امری است اعتباری و بود و نبود آن در اختیار معتبری است که از نظر عقلاً حق اعتبار دارد، و بی‌شک عقلاً برای این عناوین اعتبار مالکیت کرده‌اند و انکار آن به منزله انکار امر بدیهی است.

اشکال این است که شارع این مالکیت را امضا نکرده است، بلکه در عصر حضور و یا عصر غیبت اگر در رأس حکومت و دولت، شخصی مانند امام معصوم (ع) و یا مورد قبول معصوم باشد، به طور قهری مالکیت دولت ثبوتاً و اثباتاً مشکلی ندارد. اما در کشورهای اسلامی که رئیس دولت مورد تأیید شارع نیست، مالکیت آن دولت اشکال دارد، از آن جهت که در مقام اثبات دلیلی بر امضای آن وجود ندارد. در نتیجه تمام اموال چنین دولتی مجهول المالك است و همان آثار منفی را در پی دارد، مگر اینکه راه دیگر مانند اذن فقیه جامع شرایط را جهت تصرفات داشته باشیم.

همان گونه که ملاحظه شد، این استدلال از دو حیث مالکیت دولت را نقد کرده است. ولی ما در مقام نقد و بررسی جداگانه بحث نمی‌کنیم، زیرا اشکالات هر یک از دو حیث کاملاً با همدیگر مرتبط است. اما چون حیث دوم مهمتر می‌باشد، بیشتر نقد ما متوجه این حیث است.

این استدلال بر عدم مالکیت دولت از جهاتی مخدوش است، از جمله:

اول: ممکن است گفته شود اطلاق و عموم ادله اسباب مالکیت از قبیل ادله احیا، حیازت و معاملات، همان گونه که شامل افراد حقیقی می‌شود، افراد حقوقی را نیز فراگیر است و در نتیجه شخصیت‌های حقوقی مانند دولت با حیازت، احیا و داد و ستد مالک

می‌شوند و عنوان دولت و بانک از مصادیق افراد حقوقی است. بنابراین عموم و اطلاق این ادله کاشف از امضای شارع در مورد مالکیت دولت است.

ممکن است اشکال شود اطلاق و عموم ادله اسباب مالکیت شامل افراد حقوقی نمی‌شود، زیرا آنها قابلیت و اهلیت برای امر و نهی ندارند؛ از باب مثال عنوان دولت، عقل، شعور و اراده ندارد تا بتواند طبق «اوفوا بالعقود» وفای به عهد کند و یا متعلق نهی از رباخواری قرار گیرد و همچنین متعلق دیگر اوامر و نواهی واقع شود که متوجه مالکان است.

پاسخ: اولاً می‌توان جواب نقضی داد، زیرا این اشکال بر عناوینی که شارع مالکیت آنها را پذیرفته نیز وارد است، مانند عنوان وقف و مسجد که قطعاً مالک‌اند و از سوی شارع نیز امضا شده است. ثانیاً در این گونه موارد ممکن است گفته شود امر و نهی متوجه مدیران و متولیان شخصیت حقوقی است، همان‌گونه که امر و نهی در باب وقف متوجه متولی است. و این امری است عقلایی و در جهان عرف ساری و جاری است. از این رو تمام قوانین متضمن امر و نهی در عناوین حقوقی مثل بانکها و شرکتها متوجه مدیران و رؤسای آنهاست.

ثالثاً بر فرض تنزل، این اشکال در خطاب احکام تکلیفی وارد است. اما برای توجه احکام وضعی قابلیت و اهلیت برای امر و نهی لازم نیست، زیرا بسیاری از موضوعات احکام وضعی قابلیت امر و نهی را ندارد، مثل «الدم نجس» و «الماء طاهر». مالکیت نیز از احکام وضعی است، پس لازم نیست قابلیت برای امر و نهی داشته باشد.

دوم: بر فرض تنزل و عدم شمول اطلاق و عموم ادله لفظی در اسباب مالکیت مورد بحث، سیره عقلاییه مستمره تا عصر شارع و بعد از آن بر ملکیت عناوین حقوقی دلالت دارد و از آنجا که ردع و نهی از سوی شارع ثابت نشده، کشف می‌کنیم که این سیره مورد قبول شارع نیز بوده است. پس مالکیت عنوان دولت و بانک با سیره عقلا تصحیح می‌شود. ممکن است اشکال شود عناوینی مثل بانک و شرکت در عصر شارع وجود نداشته است. پس چگونه عدم ردع می‌تواند دلیل امضا باشد؟ جواب تفصیلی این اشکال در پاسخ اشکال سوم خواهد آمد. بر فرض تنزل و قبول کبری، عنوان مورد بحث یعنی دولت در عصر تشریح بوده و بانک به شکل ابتدایی آن وجود داشته است، پس صغرای اشکال که این عناوین در عصر تشریح نبوده صحیح نیست.

سوم: امضای برخی از عناوین موجود در عصر تشریح مانند عنوان فقیر، سید، مسجد و

وقف ویژگی خاصی ندارد و به اصطلاح علمی موضوعیت ندارد، بلکه امضای شارع دایر مدار نکته و ملاکی است که در بسیاری از عناوین موجود در عصر حاضر همانند بانک نیز ساری است. و آن نکته عبارت است از نیاز شدیدی که جامعه و عقلا جهت اداره اجتماع و تنظیم روابط اقتصادی به مالک شدن عناوینی مانند دولت و بانک دارند، به گونه‌ای که مالک نشدن آن عناوین موجب عسر و حرج خواهد بود. از باب مثال اگر شارع مقدس مالکیت دولت و بانک را که مورد بحث این مقاله است امضا نکند، مشکلات فراوانی در پی خواهد داشت. در عصر حاضر آیا می‌توانید شخصی را پیدا کنید که در مقولات اقتصادی با دولت و بانک سر و کار نداشته باشد؟ خواننده محترم می‌تواند مشکلاتی را که این مبنا (عدم مالک شدن دولت و بانک) در پی دارد مورد توجه قرار دهد و در نتیجه به سستی آن پی برد. اما این راه حل که از حاکم شرع استجازه شود و یا نصف و یا خمس آن پرداخت شود، واضح البطلان است. بنابراین با اطمینان می‌توانیم بگوییم شارع مقدس مالکیت عناوینی را که عقلا قبول دارند و عرف مردم در تنظیم امور اقتصادی به آن نیاز دارند امضا کرده است، زیرا نکته ملاک امضای مالکیت برخی از عناوین موجود در عصر تشریح در این عناوین نیز موجود است و از راه تنقیح مناط می‌توان آن را به موارد دیگر سرایت داد؛ چون مالکیت عنوان وقف و فقیر از مباحث تبعدی نیست تا ما نتوانیم ملاک آن را تحصیل کنیم و به موارد دیگر سرایت دهیم.

چهارم: بر خصوص مبنای عدم مالکیت دولت و مجهول المالک بودن اموال دولت و از جمله بانکهای دولتی اشکالات دیگری وارد است. از باب نمونه:

بر فرض تنزل و قبول عدم مالکیت دولت و عنوان بانک، معامله مجهول المالک با اموال دولت صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا منابع مالی دولتها به گونه‌ای است که بیشتر آنها یا ملک اشخاص نیست و یا ملک اشخاصی است که مالکیت آنان احترام ندارد. از باب مثال:

۱. بخش زیادی از درآمدهای دولت از نفت و دیگر معدنهاست و دولت آنها را استخراج می‌کند. در این صورت یا قصد حیازت او معتبر است، پس ملک دولت و یا عامه مسلمین است، و یا قصد حیازت او امضا نمی‌شود که در این صورت در حکم مباحات است و هر مسلمانی می‌تواند آن را حیازت کند و مالک شود. در هر دو صورت در حکم مجهول المالک نیست.

۲. درآمدی که از خدمت رسانی به کفار عاید دولت می‌شود، مانند درآمد جهانگردی، ترانزیت کالا و عبور و مرور هوایی، دریایی و زمینی و همانند آنها، این گونه اموال هم بی‌گمان مجهول المالک نیست، زیرا مال کفار احترام ندارد، پس نمی‌تواند مصداق مجهول المالک باشد.

۳. درآمدهای حاصل از راه تجارت با کافران. نیز می‌تواند مصداق فیء باشد، زیرا مال کافران احترام ندارد تا مصداق مجهول المالک باشد.

۴. کشاورزیهایی که خود دولت انجام می‌دهد مانند درآمدهای نفتی و معدنی است، زیرا یا قصد حیازت دولت مورد امضای شارع است، پس ملک دولت است، و یا مورد امضای شارع نیست، پس جزو مباحات است و در هر دو صورت مصداق مجهول المالک نیست.

۵. چاپ اسکناس (پولهای رایج) و این گونه اموال نیز ملک شخص نیست تا مصداق مجهول المالک باشد. فرقی نیز نمی‌کند که مالیت اسکناس امری ذاتی باشد و یا مالیت آنها به پشتوانه ثروتهای کشور مانند معادن و طلا باشد و یا پشتوانه آنها اقتدار و جایگاه مملکت در سطح جهان از حیث سیاسی، اجتماعی و اقتصادی باشد.

۶. مالیاتهایی را که از افراد مسلمان گرفته می‌شود می‌توان مصداق مجهول المالک دانست. نیز برخی از درآمدهای دیگر که از طریق داد و ستد با مسلمانان داخلی و یا خدمت رسانی به مسلمانان و همانند آن صورت می‌گیرد، از این قبیل است.

برای پاسخ این قسم ممکن است بگوییم اولاً این گونه درآمدها نسبت به درآمدهای دیگر بسیار ناچیز است و قابل اعتنا نیست تا به خاطر آنها تمام اموال دولت را محکوم به مجهول المالک بودن بدانیم.

ثانیاً بر فرض اینکه درآمدهای دولت از آنچه از دست مسلمان گرفته می‌شود قابل اعتنا باشد، این مطلب سبب تشکیل علم اجمالی مخلوط شدن مال حلال به حرام می‌شود و حکم آن در مورد بحث جواز تصرف است نه حکم مجهول المالک. زیرا تصرف در تمام اموال دولت مورد ابتلای شخص گیرنده نیست. در نتیجه در مورد مبلغ دریافتی شک داریم از اموال افراد مسلمان است و حکم مجهول المالک را دارد و تصرف جایز نیست و یا از اموال مباح است و تصرف در آن برای گیرنده جایز است. پر واضح است در این گونه موارد جای اصالة البرائة است. افزون بر آن، استصحاب عدم تعلق حق غیر بر مال مورد

استفاده جاری است، اگر حالت سابقه آن عدم ملکیت مسلمان باشد و یا حالت سابقه آن معلوم نباشد. البته اگر بدانیم خصوص همین مال مورد استفاده از مسلمان گرفته شده است، حکم مجهول المالک را دارد.

ممکن است گفته شود در مورد علم اجمالی اشکالی وجود دارد مبنی بر اینکه بخشی از اموال متعلق حق غیر است، پس جای براءت و یا استصحاب عدم تعلق حق غیر نیست. زیرا اصل در اطراف علم اجمالی جاری نمی‌شود، چون متعارض با جریان اصل در اطراف دیگر است. پاسخ این است که این علم اجمالی منجز نیست، زیرا فرض این است که تمام اطراف علم اجمالی مورد ابتلا نیست و یکی از شرایط تنجیز علم اجمالی ابتلای تمام اطراف علم اجمالی است.

همچنین ممکن است گفته شود گیرنده اموال دولتی در طول عمرش علم تفصیلی پیدا می‌کند که از اموال مجهول المالک استفاده می‌کند و این علم اجمالی منجز است و در نتیجه معامله با دولت باطل است. در پاسخ می‌گوییم: با توجه به اینکه نسبت اموال مباح به اموال مجهول المالک بسیار است، حصول چنین علمی بسیار نادر و غیر قابل اعتناست.

اشکال دیگری که ممکن است مطرح شود این است که لازمه قول به اباحه اموال دولت این است که هر کسی بتواند در اموال دولت تصرف کند، در حالی که هیچ کس از صاحبان این نظریه این پیامد و لازمه را نمی‌پذیرد. پس از بطلان ملزوم کشف می‌شود لازم (مباح بودن اموال دولت) نیز باطل و نادرست است.

پاسخ این است که میان اینکه اموال دولت مباح باشد و جواز تصرف هر کس به هر مقدار بخواهد، تلازم نیست. زیرا هرچند اموال دولتی در حکم مباحات است، ولی دولت جهت جلوگیری از هرج و مرج و ضرورت نظم و اداره جامعه، برای جواز تصرف مقررات و قوانینی را وضع خواهد کرد که عقل عملی و بسیاری از ادله شرعی بر رعایت آن دلالت دارد.

ثالثاً ممکن است مسلمانانی که برخی از درآمدهای دولت از اموال آنها تأمین شده است در مقابل آنچه دریافت کرده‌اند از اموال خودشان اعراض کرده باشند. در این صورت باز حکم مجهول المالک جاری نخواهد شد.

آنچه گفته شد، هرچند نادرستی مبنای عدم مالکیت دولت و حکم به مجهول المالک بودن دولت را ثابت نمی‌کند، ولی مالکیت دولت و عناوین حقوقی مثل بانک را جز از راه

عسر و حرج ثابت نمی‌کند. از این رو اثبات مالک شدن دولت و عناوین حقوقی دیگر از غیر راه عسر و حرج، نیاز به دلیل دارد که در پی خواهد آمد.

و. تبیین و بررسی ادله دیدگاه مالکیت دولت

برای اثبات مالکیت شرعی دولتهای اسلامی می‌توان به سیره عقلا (و-۱) و روایات (و-۲) و عسر و حرج (و-۳) تمسک کرد.

و-۱. سیره عقلا

این برهان دو مرحله دارد: اثبات مالکیت دولت و اثبات شرعی بودن این مالکیت. اما مرحله اول امری است معلوم و مورد قبول عرف و عقلا، زیرا عقلا برای عناوینی همانند دولت و بانک مالکیت قائل‌اند و نیازی به بحث و استدلال ندارد.

اما در مرحله دوم می‌گوییم: چون دولت اسلامی است، در نتیجه مالکیت آن نیز مورد تأیید و امضای شارع است، همان‌گونه که مالکیت هر مسلمانی محترم و مورد امضای شارع است. ممکن است بر این استدلال اشکالاتی وارد شود که لازم است پاسخ داده شود، از جمله: ۱. دولتها در کشورهای اسلامی هر چند مسلمان هستند، از نظر عملی به دور از اسلام و مورد تأیید شارع نیستند، پس مالکیت آنها نیز مورد تأیید نخواهد بود.

پاسخ: ملاک و معیار در شرعی بودن مالکیت، مسلمان بودن است، هرچند از نظر عمل و عقیده منحرف باشند. همان‌گونه که در افراد حقیقی با اسلام و اظهار شهادتین جان و مال آنها محترم می‌شود، همچنین در دولتهای اسلامی نیز با صدق این عنوان، مالکیت آنها محترم و شرعی است. به عبارت دیگر، همان‌گونه که مالکیت افراد فرق مسلمان غیر شیعی و داد و ستدهای آنها پذیرفته شده، با اینکه ممکن است برخی از شرایط صحت معامله را از نظر فقه شیعه نداشته باشد، همچنین مالکیت و معاملات دولتهای مسلمان غیر شیعی پذیرفته می‌شود و شرعی نبودن حکومت مستلزم بطلان ملکیت و معاملات آنها نیست.

۲. مالکیت شرایطی دارد و از جمله شرایط آن عقل و بلوغ است. اما شخص حقوقی فاقد این شرایط است پس نمی‌تواند مالک باشد.

پاسخ: بلوغ و عقل شرط مالکیت نیست، بلکه از شرایط عاقد و کسانی مانند ولی و وصی است که در مال تصرف می‌کنند. شاهد بر این مطلب آن است که اولاً صبی و مجنون

با اینکه فاقد این شرایط اند مالک هستند و نیز برخی دیگر از عناوین مانند مسجد، فقیر و سید مالک‌اند، با اینکه این شرایط را ندارند. پس معلوم می‌شود شرط مالک شدن عقل و بلوغ نیست.

۳. از جمله آثار مهم و بارز مالکیت تسلط بر آن از باب «الناس مسلطون علی اموالهم» و جواز تصرف است و پرواضح است شخصیت حقوقی اراده‌ای ندارد تا در آن تصرف کند و با عدم تسلط و تصرف مالکیت لغو است.

پاسخ: اولاً در جواب حلی می‌گوییم: جواز تصرف و تسلط بر مال از آثار ملکیت است نه از شرایط تحقق ملکیت و برای لغو نبودن مالکیت، تصرف ولی، وصی و همانند آنها کافی است.

ثانیاً در جواب نقضی می‌گوییم: اگر ناتوانی در تسلط و تصرف مستلزم عدم ملکیت باشد، باید عناوینی مانند کودک، مجنون و مسجد و... مالک نباشند.

۴. امضای شارع و عدم ردع تنها شامل مواردی می‌شود که در عصر تشریح بوده است و شامل مواردی مثل دولت و بانک که در آن زمان نبوده نمی‌شود.

پاسخ: اولاً دولت که مورد بحث این نوشته می‌باشد در عصر تشریح بوده است. ثانیاً آنچه را شارع امضا کرده، نکته و ملاک مرتکز در اذهان عقلا و عرف است و عبارت است از نیاز شدید مردم به مالکیت شخصیت حقوقی و این ملاک در تمام اشخاص حقوقی ساری و جاری است، حتی در آن مواردی که شخص حقوقی در عصر تشریح نبوده است. ۵. ممکن است گفته شود آنچه از سوی شارع امضا شده برخی از حقوق مانند حق مالکیت است. اما حق هبه، قرض و صلح و داد و ستد شخص حقوقی مورد امضا نیست، زیرا این گونه حقوق در عصر تشریح نبوده‌اند.

در پاسخ این اشکال باید گفت: اولاً این گونه حقوق در عصر تشریح نیز وجود داشته، چون در همان زمان دولتها در اموال هدیه، هبه، قرض، داد و ستد و مصالحه داشته‌اند. ثانیاً با توجه به اینکه ملاک امضای شارع نیاز عرفی بوده است، تفاوتی در این گونه حقوق نیست و اگر اصل مالکیت با دلیل ثابت شد، آثار آن به گونه قهری بر آن بار می‌شود، مگر در مواردی که دلیل خاص بر عدم ترتب اثر ثابت شود.

ثالثاً دلیل دال بر صحت این حقوق در شرع مقدس به گونه قضیه حقیقی تبیین شده

است نه قضیه خارجی. بنابراین در هر جا مصداق هبه، صلح، و داد و ستد محقق شود، این قضایای حقیقی آنجا را فرا می‌گیرد. حمل کردن این قضایا بر خصوص بیع و هبه و صلح خارجی موجود در عصر تشریح، خلاف ظاهر است و نیاز به قرینه و دلیل دارد.

از آنچه گذشت به روشنی ثابت می‌شود سیره عقلا بر ملکیت دولت اسلامی، هرچند در رأس آن فرد مورد قبول شارع مقدس نباشد، مورد امضای شارع است و از آن ردع نشده، در نتیجه بر اموال تحت اختیار دولت آثار ملکیت بار است و لازم نیست مردم جهت ترتیب آثار ملکیت اذن خاص از فقها بگیرند.

و-۲. روایات

فقها بر اساس روایات در موارد فراوانی به جواز معاملات گوناگون مالی با دولتها فتوا داده‌اند، اعم از دولتهایی که ادعای شرعی بودن داشته‌اند و یا نه. از این روایات و فتاوی فقها که اگر نگوئیم مورد اتفاق همه است دست کم شهرت عظیمه بر آن است، مالکیت شرعی و حقیقی آنها کشف می‌شود، یا بر فرض تنزل، مالکیت تنزیلی آنها به دست می‌آید. این موارد در فقه فراوان است و در اینجا به ذکر چند طایفه از روایات بسنده می‌شود.

طایفه اول: روایات رسیده در مورد پذیرش ولایت دولت جائز، اعم از اینکه به قصد زمینه سازی تحقق احکام و مصالح شرع مثل امر به معروف و نهی از منکر و یا از باب اکراه و اجبار جائز باشد. در این صورت هم فرقی نمی‌کند که ترک قبول مستلزم ضرر اهم بر مکلف باشد یا نباشد. این روایات فراوان است. صاحب وسائل بابی را تحت عنوان «جواز الولاية من قبل الجائر لرفع المؤمنین و الدفع عنهم و العمل بالحق بقدر الامکان» منعقد (عاملی، بی تا: ۱۳۹ - ۱۴۴) و در آن هفده روایت را گزارش کرده است. از مجموع این روایات که بعضی آنها از نظر سند قطعی‌اند و روی هم رفته مستفیض‌اند، اموری قابل استفاده است، از جمله:

الف. جواز پذیرش ولایت جائز حتی در امور مالی مانند تصدی بر خزانه دولت جائز فراگیر است.

ب. فلسفه و حکمت این حکم امتنان و تسهیل و جلوگیری از ظلم و تضییع حقوق مؤمنان است، هرچند در مواردی که می‌دانیم اموال دولت از راه ظلم تحصیل شده است.

ج. روایات دال بر جواز قبول ولایت جائز به موردی که رئیس حکومت ادعای خلافت اسلامی می‌کند اختصاصی ندارد، بلکه لسان آنها عام است و حتی حکومت‌های غیر مشروع در بلاد اسلامی را که ادعای خلافت اسلامی نمی‌کرده‌اند فرا می‌گیرد.

د. این روایات دلالت دارد که افزون بر جواز تکلیفی قبول ولایت جائز، روابط مالی از جمله داد و ستدهای مالی با آن دولتها نافذ و صحیح است و این صحت کاشف است از اینکه مالکیت دولت جائز پذیرفته شده، زیرا تفکیک صحت وضعی از جواز تکلیفی معقول نیست، چون تسهیل و امتنان معنا پیدا نخواهد کرد.

از جمله این روایات صحیحه زید شحام است:

قال سمعت الصادق جعفر بن محمد (ع) يقول من تولى امرأ من امور الناس فعدل و فتح بابہ و رفع شره و نظر فی امور الناس كان حقاً على الله ان يؤمن روعته يوم القيامة و يدخله الجنة (عاملی، همان: ۱۴۰).

زید شحام می‌گوید، امام صادق (ع) می‌فرمود: هر کس کاری از کارهای مردم را ولایت کند، پس عدالت کند و درش بگشاید و فاصله‌اش را با مردم برطرف کند و در کارهای مردم دقت کند، سزاوار است خداوند روز قیامت او را از عذاب در امان قرار دهد و داخل در بهشت کند.

از این روایت استفاده می‌شود داد و ستد با دولتهایی که ادعای شرعی بودن دارند، از باب تسهیل و جلوگیری از عسر و حرج مورد تأیید شارع است، زیرا میان دخول در بهشت و صحت معاملات با آن، ملازمه عرفیه است.

طایفه دوم: روایات فراوانی از ائمه (ع) وارد شده که قبول هدایای سلاطین جور جایز است. محدث بزرگوار، شیخ حر عاملی، بابی را تحت عنوان «ان جوائز الظالم و طعامه حلال و ان لم یکن له مکسب الا فی الولاية الا ان یعلم حراما بعینه» گشوده و در آن پانزده روایت را گزارش کرده است (همان). برخی از این روایات بی‌تردید از نظر سند تمام است و فقهای شیعه بر اساس همین روایات فتوا داده‌اند گرفتن جوائز سلاطین جور جایز است. از جمله این روایات به عنوان نمونه، صحیحه ابی بکر حضرمی است:

قال: دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام و عنده اسماعیل ابنه فقال: ما یمنع ابن ابی السمال ان یخرج شباب الشیعة فیکفونه ما یکفیه الناس و یعطیهم ما یعطی الناس. ثم قال لی: لم ترک عطاءک؟ قال مخافة علی دینی قال: ما یمنع ابن ابی السمال ان یبعث الیک بعطاءک؟ اما علم ان لک فی بیت المال نصیباً؟ (عاملی، همان: ۱۵۷)

ابی بکر حضرمی می گوید بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، فرزندش اسماعیل نیز پیش ایشان بود. پس حضرت فرمود: چه چیزی سبب شده پسر ابی سمال (خلیفه وقت) جوانان شیعه را به کار نگیرد تا زندگی آنان را تأمین کند و آنچه را به دیگران می دهد به آنان نیز بدهد؟ سپس به من فرمود: چرا حق خود را از عطایای او نگرفتی؟ گفتم: از ترس دینم. آن حضرت فرمود: چرا پسر ابی سمال حق تو را نمی فرستد؟ آیا نمی داند برای تو در بیت المال حقی است؟

از این روایت اموری استفاده می شود، از جمله:

الف. عقد اجاره با سلطان جائز (دولت غیر مشروع) جایز است، زیرا امام نه تنها آن را تقریر، بلکه به آن توصیه کرده است.

ب. قبول هدیه از سوی دولت غیر مشروع جایز است، زیرا امام نه تنها گرفتن جوایز را منع نکرده، بلکه به گونه ای ابن ابی سمال را مورد سرزنش و سؤال قرار داده که چرا هدیه و جایزه ابی بکر حضرمی را ارسال نمی کند.

ج. اموال تحت اختیار دولت غیر مشروع، مجهول المالک و یا مباح بالاصاله نیست، بلکه بیت المال مسلمین است، زیرا امام گرفتن جایزه را به این تعلیل می کند که اموال جزو بیت المال است و تو در آن سهم داری.
روایت دیگر صحیحه ابی ولاد است:

قال قلت لابی عبدالله: ماتری فی رجل یلی اعمال السلطان لیس له مکسب الا من اعمالهم و انا امر به فانزل علیه فیضینی و یحسن الی و ربما امر لی بالدارهم و الکسوة و قد ضاق صدی من ذلک؟ فقال: کل و خذ منه فلک المهنه و علیه الوزر (همان: ۱۵۶؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۳۳۸؛ صدوق، ۱۴۰۴: ۱۵۷).

ابی ولاد می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مردی پرسیدم که کارهای سلطان را سرپرستی می کند و راه درآمدی جز دریافتی از سلطان ندارد؛ در مسیر بر او وارد می شوم و او من را مهمانی و احسان می کند و چه بسا دستور می دهد به من لباس و درهم نیز بدهند. دل من از این کار گرفته است. امام فرمود: غذای او را بخور و پول و لباس او را بگیر، پس برای توست منفعت و بر اوست وزر و معصیت.

روایات دیگری نیز در این زمینه وارد شده است که به دلیل طولانی شدن بحث از طرح آن خودداری می شود.

فقه‌های شیعه بر اساس این روایات به جواز گرفتن هدایا و جوایز سلاطین غیر مشروع فتوا داده‌اند، مگر در صورتی که گیرنده هدیه علم به غصبی بودن هدیه داشته باشد. از این روایات استفاده می‌شود صحت اخذ هدیه ملازمه دارد با اینکه داد و ستد با دولتهای غیر مشروع - اگر نگوئیم به طریق اولی صحیح است - دست کم به طور قطع صحیح است، زیرا هدیه با مالک بودن آنها ملازمه دارد. از سوی دیگر با توجه به قاعده معروف فقهی «الابیع الا فی ملک» معامله‌ای صحیح نیست مگر اینکه در مورد ملک باشد. نتیجه و مستفاد این روایات مالکیت دولت است. به عبارت دیگر با بیانات گوناگون می‌توان ملازمه میان صحت گرفتن هدایای دولتهای غیر مشروع را با صحت داد و ستد آنها اثبات کرد.

توضیح: اموالی که سلاطین هدیه می‌دهند، با اموالی که مورد داد و ستد قرار می‌گیرد از یک منبع است و از سوی دیگر گیرنده هدیه کار و یا بها در برابر هدیه پرداخت نمی‌کند. در معاملات دیگر مانند بیع، اجاره و جعاله در برابر آنچه گرفته می‌شود کار و بهایی پرداخت می‌شود. بنابراین اگر گرفتن هدایای دولتهای غیرمشروع صحیح است، دیگر معاملات به طریق اولی باید صحیح باشد.

ب. فقها در مورد فتوا به جواز گرفتن هدایا تنها یک مورد را استثنا کرده‌اند و آن جایی است که بدانیم هدیه مال اشخاص بوده و سلطان آنها را غصب کرده است. در غیر این صورت گرفتن اموال شخصی که از طریق معاملات و با رضایت صاحبان آنها در اختیار دولت قرار گرفته است، به عنوان هدیه جایز است.

بنابراین جواز هدیه گرفتن اموال شخصی افراد که با معامله و رضایت به دولت غیر مشروع منتقل شده، به دلالت اقتضا دلالت دارد که معامله قبلی صحیح بوده است، زیرا عدم صحت معامله سبب بطلان هدیه خواهد بود.

اشکال: ممکن است گفته شود با علم اجمالی به اینکه بعضی از اموال دولتها غصبی است، در هر داد و ستدی احتمال غصبی بودن می‌رود و معامله با آن جایز نیست.

پاسخ: این اشکال در جایی وارد است که علم تفصیلی به مغضوب بودن داشته باشیم و یا علم اجمالی داشته باشیم که تمام اطراف آن مورد ابتلا باشد، ولی اگر تمام اطراف علم اجمالی مورد ابتلا نباشد، این علم اجمالی منجز نیست.

ممکن است گفته شود مدلول این روایات آن است که جواز گرفتن هدیه افراد از باب اذن خاص بوده است، بنابراین نمی‌توان مالکیت دولت را استفاده کرد.

پاسخ: اولاً اگر اذن خاص برای افراد خاص باشد، چرا فقها در گذشته و در عصر حاضر فتوا به جواز گرفتن هدایای حاکمان غیرمشروع به طور مطلق داده‌اند؟

ثانیاً حمل اطلاق روایات بر فرد خاص نیاز به دلیل دارد که در مورد بحث دلیل خاص نداریم. ثالثاً با توجه به اینکه بسیاری از مردم به نحوی با اموال دولتها ارتباط دارند و نیاز به این اذن دارند، حمل کردن این همه روایات بر اذن خاص برای حل مشکل چند نفر خاص و توجه نکردن به حل مشکل دیگران با ذوق فقهی سازگار نیست.

طایفه سوم: روایات وارد شده در مورد جواز خرید و فروش خراج و مقاسمه. شیخ حر عاملی بابی را تحت عنوان «جواز شراء ما يأخذ الظالم من الفلات باسم المقاسمة و من الاموال باسم الخراج و من الانعام باسم الزكاة» منعقد و شش روایت را گزارش کرده است بی‌گمان برخی از آنها از نظر سند معتبرند، از جمله معتبره معاویه بن وهب:

قال: قلت لابی عبدالله: اشتري من العامل الشيء و انا اعلم انه يظلم فقال اشتر منه (عاملی، همان: ۱۶۱؛ طوسی، همان: ۳۳۷).

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا جایز است از عامل (جمع آوری کننده خراج و صدقات) چیزی بخرم، در حالی که می‌دانم او در گرفتن صدقات و خراج ظلم می‌کند (بیشتر می‌گیرد). پس آن حضرت فرمود: می‌توانی بخری.

بعضی از روایات افزون بر جواز خریدن مقاسمه و خراج دلالت دارد که ذمه پرداخت کننده زکات به عامل دولت غیر مشروع بری می‌شود. از جمله در روایت ابی عبیده، پس از اینکه امام می‌فرماید خریدن آنچه به عنوان زکات به عامل داده‌اند مانند جو و گندم جایز است، سائل می‌پرسد:

قیل له: فما تری فی مصدق یجیننا فیأخذ منا صدقات اغنامنا فنقول بعناها فیبیعناها فما تقول فی شرائها منه، فقال: ان كان قد اخذها و عزلها فلا بأس (عاملی، همان: ۱۶۲).

سؤال شد: چه می‌فرمایید در مورد عامل (جمع آوری کننده) زکات که زکات گوسفندان ما را می‌گیرد و ما به او می‌گوییم این اموال زکوی را به ما بفروش. آیا خریدن آنها جایز است؟ امام می‌فرماید: اگر مال زکوی را گرفته و جدا کرده است اشکالی در خریدن آن نیست.

همین سؤال و جواب در مورد گندم و جوی که به عنوان زکات گرفته شده تکرار شده است. در هر صورت از این روایات نکاتی استفاده می‌شود که در مورد مدعای مورد بحث سودمند است.

۱. خریدن اموال زکوی از عامل و دولت غیر مشروع جایز است. پس معلوم می‌شود اموالی که در اختیار اوست مجهول المالک نیست.

۲. ذمه پرداخت کننده زکات برائت پیدا می‌کند. پس معلوم می‌شود آنچه در اختیار دولت غیر مشروع است، در حکم بیت‌المال مسلمین است و الا وجهی برای برائت ذمه نیست.

۳. داد و ستدهای دولت غیر مشروع در بیت‌المال مسلمین همانند اجاره دادن اراضی خراجی صحیح است و شارع آن را امضا کرده است.

مطلبی که تذکرش لازم است اینکه بعضی از فقها مطالب فوق را در خصوص دولت غیر مشروعی که مدعی خلافت است قبول کرده‌اند. دلیل آن نیز این است که او آنچه را می‌گیرد به عنوان زکات می‌گیرد. بنابراین ملاک این است که دریافتیهای دولت به عنوان زکات باشد.

طایفه چهارم: روایاتی که دلالت دارد خرید و فروش اجناسی مانند کنیز، سلاح و چراغ جایز است. شیخ حر عاملی بابتی با عنوان «تحریم بیع السلاح و السروج لاعداء الدین فی حال الحرب خاصة و جواز بیعها عدا السلاح و حمل التجارة اليهم» منعقد (عاملی، همان: ۶۹ - ۷۱) و هفت روایت را گزارش کرده که سند برخی صحیح است، از جمله صحیحه ابی بکر حضرمی:

قال دخلنا علی ابی عبدالله علیه السلام فقال له حکم السراج ما تقول فیمن یحمل الی الشام السروج و ادواتها فقال لا بأس انتم الیوم بمنزلة اصحاب رسول الله (ص) انکم فی هدنة فاذا کانت المبینة حرم علیکم ان تحملوا اليهم السروج و السلاح (عاملی، همان: ۶۹).

ابی بکر حضرمی می‌گوید: بر امام صادق وارد شدیم و شخصی به نام حکم السراج از فروش چراغ و صادرات آن به شام (سلطان مستقر در آنجا) پرسید. حضرت فرمود: اشکالی ندارد. شما همانند اصحاب رسول الله هستید، شما در حال صلح هستید. پس اگر حالت جدایی باشد، فروش چراغ و اسلحه جایز نیست.

روایات دیگر همین باب مانند صحیحه محمد بن عبدالله و روایت ابی القاسم صیقل و موثقه حکم بن حکیم صیرفی (کلینی، ۳: ۲۳۵) به جواز خرید و فروش اسلحه، کنیز و دیگر اجناسی که در اختیار سلطان جائز است تصریح کرده‌اند. دلالت این گونه روایات بر مالکیت دولت غیر مشروع و جواز معامله با آن روشن است، زیرا اگر دولت مالک نباشد و اموال مجهول المالک باشد، خرید و فروش با آنها جایز نیست.

آنچه ذکر شد برخی از روایات در طوائف مختلف بود که به شکلهای گوناگون دلالت

دارد دولتهای اسلامی که در رأس آنها افرادی قرار گرفته‌اند که مورد امضای شارع نیستند، مالک‌اند. هریک از این طوائف به تنهایی برای اثبات مدعا کافی است.

خوشبختانه بسیاری از فقهای گذشته و معاصر بر اساس این روایات فتوا داده‌اند. موارد فوق که روایات درباره آنها وارد شده است ویژگی ندارند، زیرا در بسیاری از آنها تعلیل وارد شده تمام مواردی را که ارتباطات مردم با حکومت غیر مشروع مدعی اسلام رنگ و بوی اقتصادی و مالی داشته باشد فرامی‌گیرد.

علاوه بر موارد فوق، روایاتی دلالت دارد که شارع مقدس اموال نزد سلاطین را مصداق بیت المال دانسته و برای مسلمین در آن حقی قرار داده است، مانند صحیحہ حضرمی که پیش از این گزارش شد و در آن آمده بود: «ما علم ان لك في بيت المال نصيباً؛ آیا پسر ابی‌سمال نمی‌داند برای تو (حضرمی) حقی در بیت‌المال است؟»

همچنین از این روایت و روایات مشابه استفاده می‌شود شارع مقدس مالکیت بیت‌المال را که زیر نظر دولتهای غیرمشروع اداره می‌شود به رسمیت شناخته، پس مالکیت خود آن دولتها را به طریق اولی به رسمیت شناخته است. در بعضی از روایات، امام به هنگام حکم به جواز تقاص تأکید دارد که بیشتر از آنچه از تو ضایع شده بر ندارد؛ مانند صحیحہ داود بن رزین: قال: قلت لابی الحسن (ع) انی اخالط السلطان فتکون عندی الجاریة فیأخذونها او الدابة الفارهة فیبعثون فیأخذونها ثم یقع لهم عندی المال فلی ان آخذه قال خذ مثل لک و لا تزدد علیه (عاملی، همان: ۱۵۷).

داود پسر رزین می‌گوید: از امام صادق پرسیدم: من با سلطان سر و کار دارم. گاهی جاریه و یا مرکب سواری مرا می‌گیرند. اما اموالی از آنها پیش من هست. آیا جایز است (از باب تقاص) از اموال آنها بردارم؟ حضرت می‌فرماید: به همان مقداری که از تو پیش آنهاست بردار، ولی حق نداری بیشتر برداری.

از این روایت استفاده می‌شود اموال دولت غیر مشروع مجهول‌المالک نیست، زیرا اولاً: تأکید امام بر اینکه از باب تقاص حق داری به همان مقداری که از اموال تو پیش آنها هست برداری، شاهد بر این است که اموال دولت احترام دارد و تصرف در آنها جایز نیست و این با مجهول‌المالک بودن و یا مباح‌بالاصاله بودن اموال دولتی سازگار نیست. ثانیاً: اگر اموال تحت اختیار دولت مجهول‌المالک باشد اصل تقاص صحیح نیست، زیرا تقاص از اموال مدیون جایز است.

و - ۳. عسر و حرج

ممکن است به ادله عسر و حرج استدلال شود و گفته شود مالک نبودن دولت سبب عسر و حرج شدید برای بیشتر مردم خواهد بود، زیرا در عصر حاضر زندگی به طور عادی بدون ارتباط مالکانه با دولت ممکن نیست و بر اساس ادله نافی عسر و حرج، احکام حرجی جعل نشده است، از جمله «ما جعل علیکم فی الدین فی حرج (حج: ۷۸) در دین حکم حرجی برای شما جعل نشده است.» از جمله این احکام عدم مالکیت دولت است. اشکال: استدلال بر ملکیت دولت به ادله عسر و حرج از جهاتی مخدوش است، از جمله: اولاً این ادله تنها در مورد عسر و حرج شخصی وارد شده است، یعنی موضوع عبارت است از عسر و حرج شخصی. بنابراین در مورد هر شخصی که حکم شرعی برای او حرجی باشد، با این ادله آن حکم برداشته شده، ولی درباره دیگران حکم باقی است، زیرا موضوع حرج شخصی است نه نوعی.

ثانیاً با این ادله تنها حکم حرجی برداشته می شود، اما حکم دیگری ثابت نمی شود. بنابراین نمی توان با ادله نفی عسر و حرج، بر فرض اینکه موضوع حرج نوعی باشد، مالکیت دولت را ثابت کرد. به عبارت دیگر، عسر و حرج نافی حکم حرجی است نه مثبت حکم.

منابع

١. صدوق، على بن حسين، من لا يحضره الفقيه، جامعة المدرسين، دوم، ١٤٠٤، ج ٣.
٢. طوسی، محمد بن حسن، تهذيب الاحكام، دارالكتب الاسلامية، چهارم، ١٣٦٥، ج ٢.
٣. عاملی، شيخ حر، وسائل الشیعة، تحقيق شيخ محمد رازی، بیروت، داراحياء التراث العربی، بی تا، ج ١٢.

١٦٠